



خردسانان

دیگر

سال چهارم

شماره ۱۸۲، پنجمین

۱۳۸۵ اردیبهشت

۲۵۰ تومان



- ۱۳ کی زورش بیشتره؟
- ۱۷ سیب پرنده
- ۲۰ قصهٔ حیوانات
- ۲۲ تنها نیا!
- ۲۴ کاردستی
- ۲۵ فرم اشتراک
- ۲۷ ترانه‌های آسمانی



ترانه‌های آسمانی



فرم اشتراک



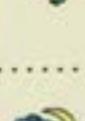
قصهٔ حیوانات



تنها نیا!



کاردستی



فرم اشتراک



ترانه‌های آسمانی

- ۳ با من بیا
- ۴ دندان درد
- ۷ نقاشی
- ۸ فرشته‌ها
- ۱۰ باد بازیگوش
- ۱۱ جدول
- ۱۲ بازی



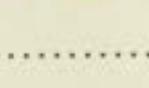
بازی



جادو



جدول



باد بازیگوش



فرشته‌ها



نقاشی



دادان درد



با من بیا



پدر و مادر عزیز، مردمی کرامی

این مجموعهٔ ویژهٔ خردسالان طراحی شده است. علاوه بر جنبه‌های آموزشی، تحریحی و سرگردان، افزایش مهارت‌های عملی خردسالان از اهداف اصلی آن است. بریدن، جدا کردن، رنگ آمیزی، حتی خط خطر کردن و هرگونه فعالیت پیش‌بینی نشده از طرف کودک، می‌تواند به ایجاد ارتباط، اعتماد به نفس، شادی و رشد خلاقیت او کمک کند. او را در شیوه استفاده از مجله آزاد بگذارید. تنها به عنوان پیشنهاد و راهنمایی در بعضی از صفحات مجله توضیحات کوتاهی درج شده است.

تشریفات: تهران - خیابان انقلاب، چهارراه کالج، شماره ۹۶۶، نشر عروج
تلفن: ۰۲۹۷-۶۶۷-۷۷۷ و ۰۲۹۷-۷۷۷-۷۷۷ شماره: ۶۶۷۷-۷۷۷۱

بامن بیا ...

دوست من سلام!

من دایناسور هستم.

یک دایناسور بزرگ بزرگ.

من از یک کتاب آمده‌ام.

چون ما دایناسورها، سال‌های زیادی است که دیگر روی زمین

زندگی نمی‌کنیم. بعضی از ما دایناسورها گوشت‌خوار بودیم.

یعنی حیوانات دیگر را شکار می‌کردیم. بعضی‌ها هم گیاه خوار

بودیم، یعنی برگ درخت و علف می‌خوردیم. من و پدر

ومادرم در یک کتاب قصه زندگی می‌کنیم. آن‌جا

همه چیز زیباست، مثل همه‌ی قصه‌ها، مثل

مجله‌ی دوست خردسالان.

حالا دست مرا بگیر و برای دیدن این

زیبایی‌ها با من بیا...



دندان درد

مرجان کشاورزی آزاد



یکی بود، یکی نبود، غیر از خدا هیچ کس نبود.
یک روز وقتی که موشی به خانه‌ی جادوگر رفت، جادوگر را دید که
کتاب جادو را باز کرده و مشغول درست کردن چیزی عجیب است.
او یک ظرف را روی میز گذاشته بود و درحالی که از درد دندان ناله
می‌کرد چیزهای مختلفی توی ظرف می‌ریخت. موشی پرسید:
«پیشنهاد چرا ناله می‌کنی؟»

جادوگر گفت: «دندانم درد می‌کند. می‌خواهم درد دندانم را فوب کنم.»
موشی به ظرف نگاه کرد و پرسید: «چه طوری؟»
جادوگر گفت: «توی کتاب جادو، راه درمان دندان درد را نوشته بودم.
اما هالا نمی‌توانم آن را پیدا کنم. می‌خواهم دارویی درست کنم تا درد دندانم
فوب شود.»

موشی با تعجب به چیزی که جادوگر درست کرده بود نگاه کرد و گفت:
«روست من! قبل از استفاده از این دارو، دندان‌ها یست را بشوی!»
جادوگر با تعجب پرسید: «مگر دندان بشقاب است که آن را بشویم؟»
موشی خنده دید و گفت: «از بشقاب هم موم تر است. پس تو تابه‌هال دندان‌ها یست
را نمی‌شستی. هالا می‌دانم بادوی درد دندان تو پیست!»
جادوگر با تعجب به موشی نگاه کرد.



موسی ظرف پر از داروی عجیب را برداشت و آن را دور ریخت. بعد به خانه رفت و یک مسوак تازه و یک خمیر دندان برای جادوگر آورد.

جادوگر تا به حال مسواك ندیده بود.

موسی به او گفت که چه طوری با مسواك و خمیر دندان، دندان هایش را بشوید و آنها را تمیز نگه دارد. جادوگر با خوشحالی خمیر دندان را روی مسواك گذاشت و دندان هایش را شست.

هم درد دندانش خوب شد و هم دهانش خوش بو شد.

حالا وقت آن بود که کتاب جادو را بردارد و جادوی درمان دندان درد را در آن بنویسد.

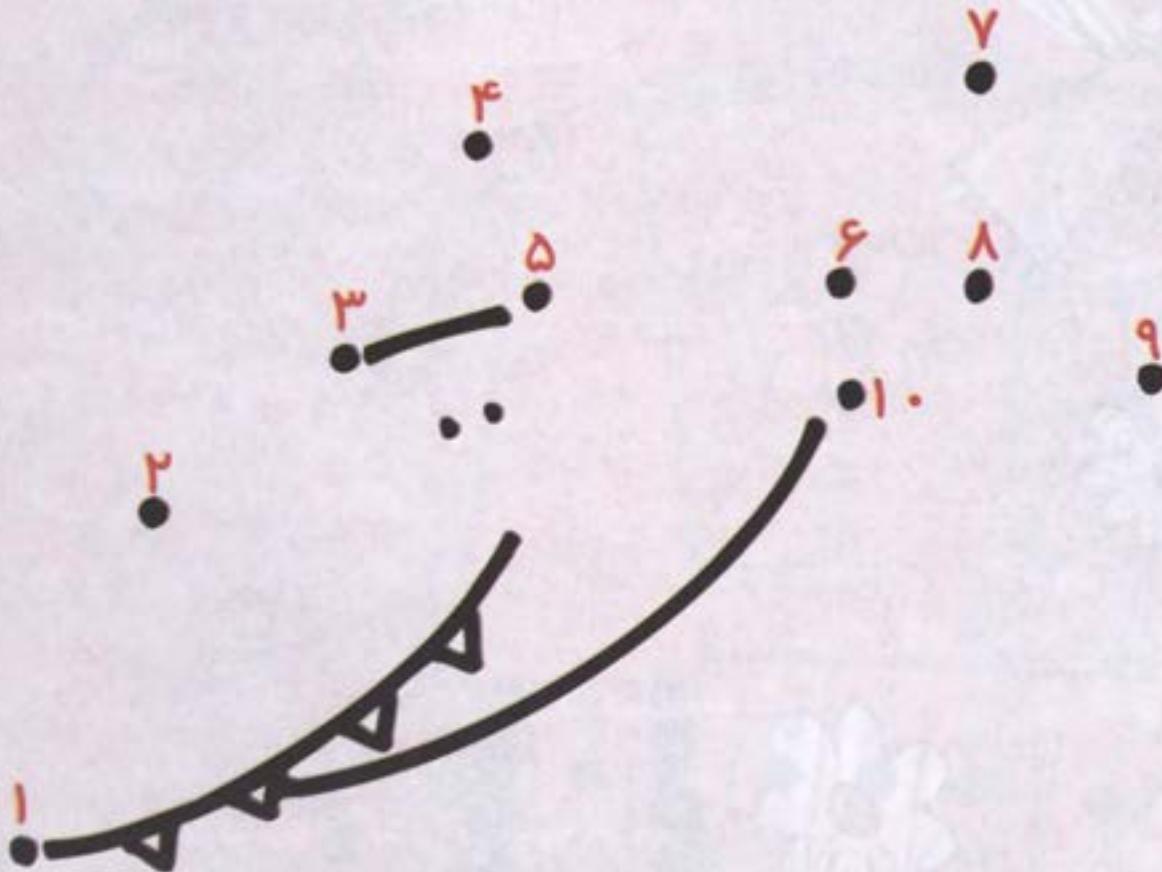
اما جادوگر فقط شکل یک مسواك را کشید. مسواكی که درست مثل مسواك خودش بود،



نقاشی

دایره‌های سیاه ۱ تا ۱۰ را به هم وصل کن تا شکل کامل شود.
آن را رنگ کن.

۱ → ۲ → ۳ → ۴ → ۵ → ۶ → ۷ → ۸ → ۹ → ۱۰



فرشته‌ها



من یک دوست دارم که قبل از خیلی زود عصبانی می‌شد.
با همه قهر می‌کرد و بعضی وقت‌ها هم بی‌ادب می‌شد.

به پدر بزرگ گفتم که با او قهر کرده‌ام. پدر بزرگ گفت: «باید با رفتار درست و احلاقی
قوی به او کمک کنی تا متوجه اشتباه خودش بشود. تو باید مثل او رفتار کنی، یا با او
بد احلاقی کنی». گفتم: «مگر هی شود!» پدر بزرگ گفت: «پس بگذار داستانی را
برایت بگویم. یک روز امام حسن(ع) و امام حسین(ع) از پایی هی گذشتند. مردی را دیدند
که می‌خواهد وضو بگیرد و نهادز بفواند. مرد، وضو گرفتن را بدل نبود و اشتباه می‌کرد. امام حسن(ع) و
امام حسین(ع) می‌خواستند به او یاد بدهند که پهلوی درست وضو بگیرد. اما تمی خواستند او را
ثاراهمت کنند یا باعث فعالیت او شونند، برای همین هم تعقیبیم پالبی گرفتند. آن‌ها نزدیک
مرد رفتند و گفتند: هر کدام از ها مکرر هی کنم که خودش درست وضو می‌گیرد. تو به وضو گرفتن
ما نگاه کن و بگو کدام یک از ها درست وضو هی کردا! مرد قبول کرد. امام حسن(ع) و امام حسین(ع)
هر دو مشغول وضو گرفتن شدند و مرد با دقت به آن‌ها نگاه کرد و گفت: هر روزی شما درست
وضو گرفتید. این هن بودم که اشتباه هی کردم.» پدر بزرگ مرا بوسید
و گفت: «با دوستت مهربان باش و با رفتار قوب به او یاد بده که
مهربان باشد!» حالا من و دوستم با هم آشنا هستیم و تصمیم
گرفته‌ایم هیچ وقت با هم قهر نکنیم.



ترانه‌های خانه



باد بازیگوش

افسانه شعبان بزاد



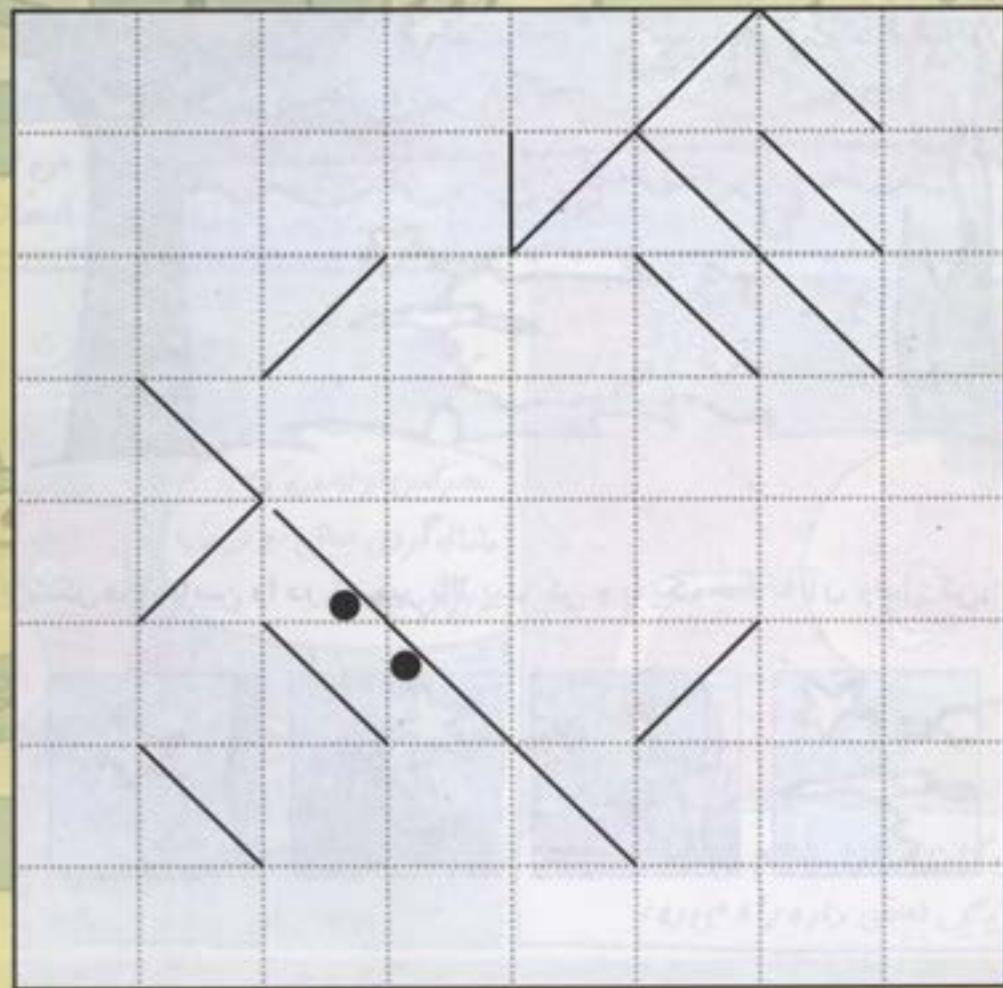
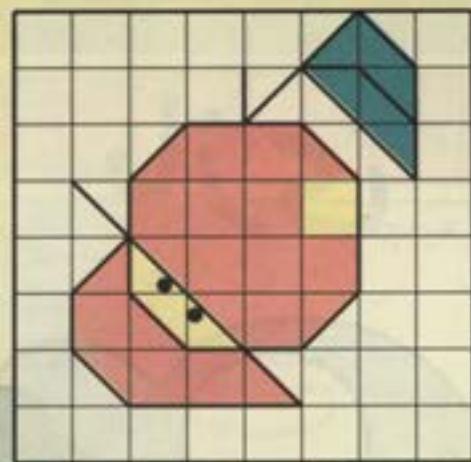
باد داره بازی می‌کنه
دوباره با درخت ما
تاب می‌خوره یواشکی
باد روی بند رخت ما

می‌آد کنار پنجره
پرده رو چین چین می‌کنه
من می‌دونم که باد چرا
هم چون و هم چین می‌کنه

دلش یه هم بازی می‌خواد
به فکر بازی کردنه
انگاری باد بازیگوش
دوباره دنبال منه

جدول

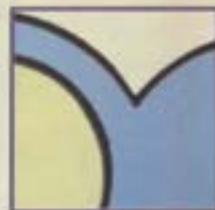
جدول را کامل و رنگ کن.



بازی



شکل‌های پایین را در تصویر بالا پیدا کن و با یک خط به آن وصل کن.



کی زورش بیشتره؟



سماون در نقشِ باد

میک از خوشید و باد با هم صحبت می کرند:



زور من خوبی از تو بیشتره! من می تونم درخت رو از جاده بیارم اما تو ثابت ایستادی و کاری نمی کنی

جنیل در نقشِ خوشید

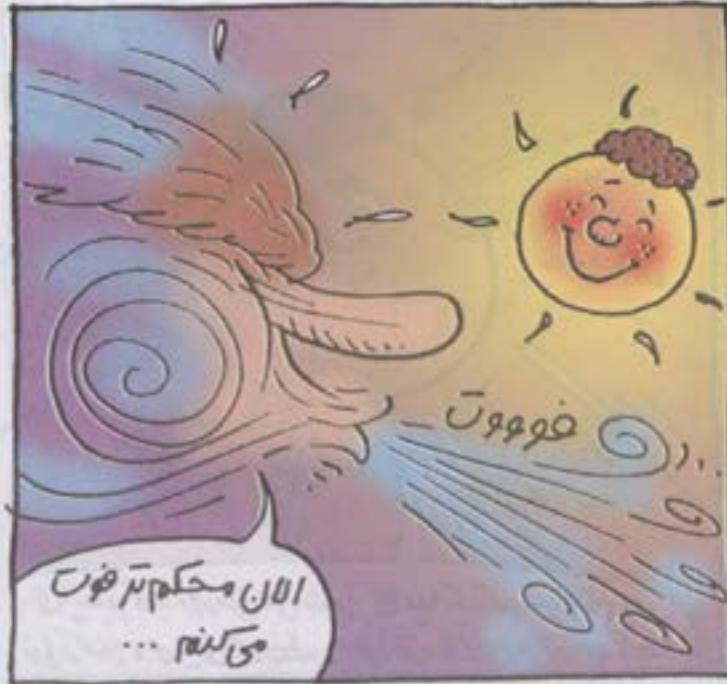


هر کس تو نسبت که
شال گردی پیشی رو در بیاره
زورش بیشتره!



امتحانش کاری نداره. با هم مسابقه می دیم
اوون پا میں یک پیشی داره راه می ره.







پایان



با معرفی شخصیتهای
داستان به کودک از او
بخواهید در خواندن
داستان شما را
همراهی کند.



زرده



اسب آبی

بادکنک



خرگوش



درخت

سیب پرنده

یکی بود، یکی نبود، غیر از خدا هیچ کس نبود.

یک روز قشنگ بهاری، باد وزید و را با خودش بردا.

خیلی خوش حال بود.

او رفت و رفت تا به جنگل رسید.

بعد روی شاخه‌ی یک گیر کرد و همانجا ماند.

پایین بازی می‌کرد که چشمش به افتاد و گفت: «وای! په سیب بزرگی!»

صدای را شنید و گفت: «به من هم سیب می‌دهی!»

را به نشان داد و گفت: «اگر بتوانم آن را از بینم، به تو هم می‌دهم!»

صدای آن‌ها را شنید.

او اصلاً دلش نمی‌خواست با دندان‌های تیزش او را گاز بگیرد یا او را بخورد.

به نگاه کرد و گفت: «اگر یک گاز از این سیب به بدھی، او سیب را از می‌پیند.»

با خوشحالی گفت: «آفرین! په گلر فوبی کردی. این سیب آن قدر بزرگ است که من و تو و

می‌توانیم با هم آن را بفوریم!»

فریاد زد: «من سیب نیستم. مرا نفورید!»



همین موقع از راه رسید و گفت: «وای! په سیب بزرگی!»

و با خوشحالی گفتند: «آن را بپین تا با هم بفوریم.»

سرش را نزدیک برد تا آن را بگیرد، اما باد از زرنگ‌تر بود.

او را با خودش برد.

با تعجب به سیب پرنده نگاه می‌کردند.

در هوا می‌چرخید و می‌رفت.

شاید هیچ کس حرف و را باور نکند ولی آن‌ها خودشان یک سیب پرنده دیده بودند!

قصه‌ی حیوانات



۱

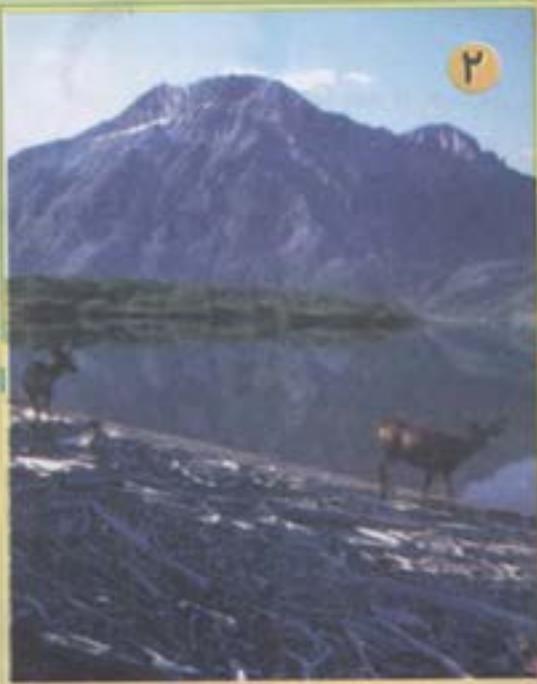
۱) در یک روز زیبای بهاری، وقتی پرنده‌ها لانه می‌ساختند...

۲) گوزن‌ها کنار دریاچه بازی می‌کردند...

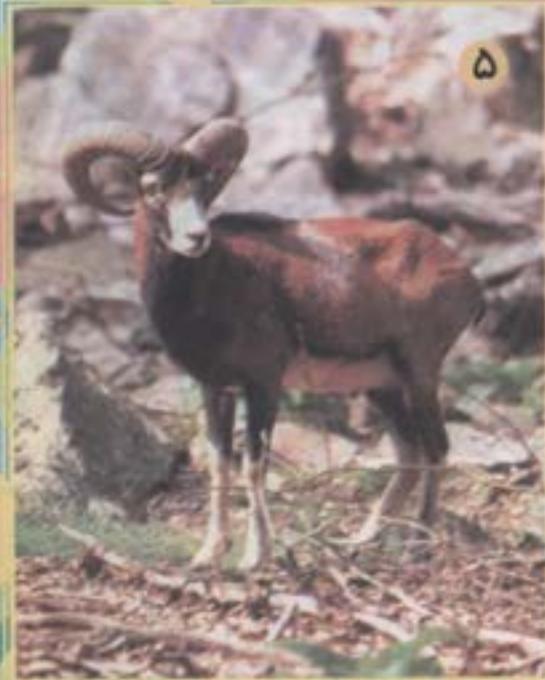
۳) گوزن دم سفید، با خوش حالی می‌دوید و فریاد می‌زد: «یک فیر فوش! یک لبم فوش!»



۳



۲



۵

- ۵) بز کوهی با تعجب پرسید: «چه فبر شده!»
۷) بله! در یک روز زیبا، در چمنزاری قشنگ،
یک بچه گاویش کوچولو به دنیا آمده بود!



۴

۴) گاویش منتظر بود، منتظر یک خبر خوش!



۷

۶) گاویش‌ها با خوشحالی گفتند، «نگاه کنید!»



۶

تنها نیا!

سرور کتبی

نان بربری عزیز!

به خانه‌ی ما خوش آمدی

این بار وقتی آمدی،

تنها نیا!

یازده تا کباب هم

با خودت بیاورا

من و مامان و بابا و بی‌بی و مرضیه و

علیرضا و نرگس و محمد حسین و

علی و مریم و جواد، کباب را هم

مثل خود تو دوست داریم.





کار دستی



- این شکل را از روی خط قرمز قیچی کن.
- آن را از روی علامت نقطه چین تابزن و از پشت با کمی چسب مایع به هم بچسبان.
- اگر قسمت زرد را روی زمین بگذاری، خروس می‌تواند بایستد.





پهای اشتراک تا پایان سال ۱۳۸۵

هر ماه چهار شماره، هر شماره ۲۷۵۰ ریال

مبلغ اشتراک را به حساب جاری شماره‌ی ۵۲۵۳ بانک صادرات شعبه‌ی انقلاب کد ۷۶ به نام مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) واریز کنید.

(قابل پرداخت در کلیه شعب بانک صادرات در سراسر کشور)

قرم اشتراک راه همراه با رسید بانکی به نشانی: تهران، خیابان انقلاب، چهارراه کالج،

فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) شماره ۹۶۲ امور مشترکان مجله دوست خردسالان ارسال فرماید.

مشترکین محترم استان اصفهان می توانند مبلغ اشتراک خود را به شماره حساب ۱۰۰۴۱۱۸۷۵۰۱۰۰۴

قابل پرداخت در کالیه شعب یانک ملى در ایران و افغانستان
آدرس: اصفهان، خیابان شیخ بهایی، مقابل بسیارستان مهرگان، نشانه‌گذاری کتاب و نشر عروج تلفن:
۲۳۶۴۵۷۷

نظرات و پیشنهادات خود را در ارتباط با اشتراک و نحوه ارسال مجلات یا شماره تلفن ۰۲۱-۳۶۷۳-۸۴۳۳-۰۷۶۷ در میان مکتари مد.

فرم اشتراک

نام:

نام خانوادگی:

تاریخ تولد: / / ١٣ تحصیلات:

شانی

٢٦٣

شروع اشتراک از شماره:

تا شماره:

امضا



نشانی فرستنده:

جای تمبر

لشرونج

نشانی گیرنده:

تهران - خیابان انقلاب ، چهار راه کالج ، فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)
شماره ۹۶۲ امور مشترکان مجله هفتگی دوست خردسالان

لشرونج
لشرونج

ترانه‌های آسمانی

سطقی رحماندوست



سیب، سیب، سیب، چه رنگی!
چه میوه‌ی قشنگی!
رو سیب سرخ نوشته
که میوه‌ی بهشته
چشم‌ها‌مو که می‌بندم
بوش می‌کنم، می‌خندم
چه رنگ و رویی داره
چه شکل و بویی داره
سرخ و سبز و زرده
کی سیب ها رو خوشگل و خوش بو کرده؟
خدادای خوب ما
دوست تمام بچه‌ها



